

هوشنگ ابتهاج

من آن ابرم که می‌خواهد بیارد
دل تنگم هوای گریه دارد
دل تنگم غریب این در و دشت
نمی‌داند کجا سر می‌گذارد ...



آشنایی با شعرا

این شماره:

فیض شریفی



فیض شریفی در ۱۴ آذر ۱۳۳۴ در بهبهان، استان خوزستان ایران زاده شد. او پس از فارغ‌التحصیلی از رشته ادبیات، به تدریس مشغول شد، اما در سال ۱۳۸۵ تدریس را کنار گذاشت و نخستین کتاب خود با نام شعر زمان ما را منتشر کرد. شریفی بیش از ۵۰۰ مقاله در زمینه شعر و نقد منتشر کرده است و تا امروز کتاب‌های بسیاری نیز به چاپ رسانده است که تعدادی از آن‌ها تحت عنوان شعر زمان ما و شاعران معاصر ایران منتشر شده است که به بررسی شعرهای شاعران معاصر ایران از جمله سیمین بهبهانی، سیاوش کسرای، منوچهر آتش، سید علی صالحی، نادر نادرپور، نصرت رحمانی، یدالله رؤیایی، فریدون مشیری، محمدرضا شفیعی کدکنی، حمید مصدق، فریدون توللی و شمس لنگرودی پرداخته است. از دیگر آثار او می‌توان به مجموعه کتاب‌های ساختارگرایی نوین، نقد تطبیقی سینما و ادبیات، غم دونده در همراهی با موراکامی، عاشقانه‌های سه‌گانه شمس لنگرودی، محمدعلی سپانلو، جوادمجابی و غریقی خاموش در کولاک زمستان اشاره کرد.

کتاب‌های خیام و پساخیامیان، کیمیای رحمانی، جدار شیشه‌ای، ترانه‌های پرتشویش، عشق بر آستانه، برای نشست کنار تو و زیباترین زمین، نمایشنامه‌های من و مامت، مناقصات شاعرانه، نمایشنامه حسنک وزیر، نمایشنامه قائم مقام، عاشقانه‌های جهان، احتمال، آناکارینا و چند نمایش، می‌خواهم با بعضی‌ها فرار کنم و کتاب با آنچه در زمینه و صحنه است (نقد و بررسی منظومه‌های حسن اجتهادی) از دیگر آثار اوست.

بخوانیم غزلی از ایشان:

«آغوش باز»

آغوش باز کوه‌ها شد گور آواهایمان

پیچید مار جاده‌ها بر گرده پاهایمان

ماسید بر بغض گلو شعر هزاران ساله‌ای

یخ بست بر بوم افق خورشید فرداهایمان

در واقعاتی این چنین، با چشم آتش خون ببین

بر نطف چرمین زمین، اجساد رویاهایمان

آن ناخدای موج گرد آیا چه گفت آیا چه کرد

با ماهیان خفته در اعماق دریاهایمان

آن ماهیان خفته در قنداق جلبک‌های سبز

ترسیده و آسوده از «لولو» و «لالا» هایمان

ای شاعران بی کسی با یک بغل دلواپسی

خورشیدتان گل می‌کند، در فصل سرماهایمان

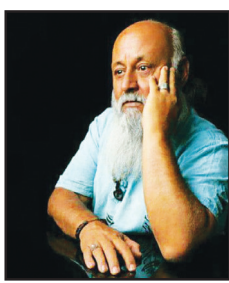
امید روزی دارم از ژرفای این یخ‌های سخت

آن نور ناپیدا دمد بر قطب پیداهایمان

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com



کیان زولیده انارکی

در خانه اگر پدر نباشد سخت است
از مادرمان خبر نباشد سخت است
وقتی بروند جهان دیگر آن وقت
چشمان کسی بدر نباشد سخت ست
XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

عاشق شده‌ای اگر ندانند افسوس
حرف دل تو کسی نتواند افسوس
پا روی غرور خود گذاری انوقت
اصرار کند جدا بماند افسوس
XXXXXXXXXXXX

با زلف سیاه تو به زنجیر شدم
بازیچه شدم اگر زمین گیر شدم
گفتند جوانی شده‌ای‌ای عاشق
در عین جوانیم عجب پیر شدم
XXXXXXXXXX

یکعمر به درد خویشتن خو کردیم
عاشق نشدیم و عشق جارو کردیم
گفتیم ز کوه درد دل‌ها عمری
دست دلمان همیشه بد رو کردیم
XXXXXXXXXXXX

بر اهل محله قال و قیل افتاده
صد توطئه در میان ایل افتاده
هرجا بروم نقل محافل لیلاست
؛ انگار که از دماغ فیل افتاده؛
XXXXXXXXXXXX

چون کوچه بکوچه شب به راه افتادم

عاشق نشدم به اشتباه افتادم
آن چهره ماه تو که دیدم آتش
"از چاله در آمدم بچاه افتادم"



یاسمن جم پوری

محبوب من

حالا دیگر روی هر خاکی ایستاده

باشم

معشوقی برای من ساخته می‌شوی
پرچم هر کشوری به احترام تو
می‌ایستد

سنگینی سرم رو به سینه تو می‌افتد
هر سمت که رها می‌شوم
بوسه‌های تو پناه من است
هوا تویی که من اینگونه سربلند
نفس می‌کشم

شب اگر بدون ماه نیست

روز اگر بی خورشید نیست

از برکت شانه‌های هزار لارج تو است

به هیچ کس مثل من فکر نکن

مرا چون من دوست بدار



بهار درفشی



پاییز

شب و موسیقی باران، چه احساس دل
انگیزی

دلم را می‌برد با خود، صفای باد پاییزی

تو در رؤیای شیرینم همان نیلوفری هستی
که شب‌ها تا سحر از خنده مهتاب لبریزی

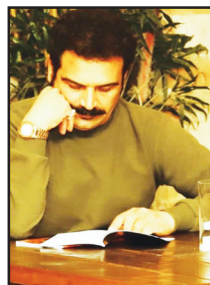
به تن کردند میخک‌ها لباس زرد و نارنجی
چه نقاشی زیبایی، چه تن پوش دلاویزی

تماشا دارد آن صبح فرح بخش و مصفایی
که در گهواره رنگین کمان از خواب
برخیزی

گلاب افشان شده اینجا و از عطر تنت
سرشار

گلی با درّ غلتانی که از گلبرگ می‌ریزی؟

در این پاییز روح افزا پرم از حس شادابی
من و تو، نم نم باران، عجب بزم دل انگیزی



عباس جلوه

دلیل شعر و غزلها، توای ترانه من
برای عمر دوباره تویی بهانه من

بزن به کوچه خیابان ببند پنجره را
قدم گذار به چشم و بیا به خانه من

غزال خسته دل خون همیشه همسفرم
توای همای سعادت به روی شانه من

به هم تنیده‌تر از هاله‌های رؤیایی
بیا به خلوت دنیای شاعرانه من

بیا ستارگی‌ات را به ماه ثابت کن
بیا برس به نفس‌های عاشقانه من

به هیچ حادثه‌ای تن نمی‌دهم وقتی
جهان تو بشود شعر بیکرانه من؟

حس می‌کنم عذاب به پایان نمی‌رسد

شب‌های منگ خواب به پایان نمی‌رسد

حس می‌کنم خرابی احوال روزگار

با این دل خراب به پایان نمی‌رسد

امشب که هیچ تا شب بی چشم بودنم

در چشم هام آب به پایان نمی‌رسد

می‌گفت پیر ما که پسر بیخودی منال

این خمره شراب به پایان نمی‌رسد

گفتم که ناله نیست ورق می‌زنم به هم

ورنه که این کتاب به پایان نمی‌رسد

ای کاش والسلام بگوید پس از سلام

اما نه این خطاب به پایان نمی‌رسد

ما رودخانه‌ایم و به دریا نمی‌رسیم؟

این جنب و جوش ناب به پایان نمی‌رسد

مجبور انتخاب شرایط شدن بد است

این جبر و انتخاب به پایان نمی‌رسد؟

عکسی برای روز مبادا! گرفته‌ام

آن ساعتی که قاب به پایان نمی‌رسد

می‌گفت باغبان به گل نوشکفته‌ای

گل می‌رود گلاب به پایان نمی‌رسد

گیرم حباب بی سر و پایم روی آب

اما همین حباب به پایان نمی‌رسد

آلوده‌ایم باشد ما را امید هست

حمام آفتاب به پایان نمی‌رسد

ما می‌رویم و باز دوباره ... «بدون شرح»

دنیا علی الحساب به پایان نمی‌رسد